

اندیشه

انسان بایستی برای انجام هر نوع از عمل قدرت تفکر خود را به کار اندازد و درست و صحیح فکر کند، قدرت حافظه در تمام افراد به ودیعه گذاشته شده است و اما درست فکر کردن نیاز به منطق دارد و شخص باید منطق را خود بر افکار خود سایه انداز کند، انسان بی منطق نمی تواند تشخیص خوب از بد را بدهد و همیشه در گیر افکاری نتیجه خواهد بود، پس انسان باید بداند منطق به دو صورت است :

۱- منطق حقیقت گرا

۲- منطق منفی گرا

ابتدا تکلیف خود را معلوم و مشخص کنید که پیرو کدام منطق می باشید، انسان جویای خداوند بایستی خود را بهره مند از منطق حقیقت گرا نماید، آنگاه که بهره مند از چنین منطقی باشید این منطق را بر افکار خود حاکم نمائید، بدانید که باید افکار خود را از فیلتر منطق عبور داده تا بتوانید افکار مثبت را

جمع واز افکار منفی دوری کنید با عبور دادن افکار مثبت از فیلتر حقیقت گرا،توان و قدرت فکر مثبت روز به روز افزونتر خواهد شد وبالاخره مبدل به اندیشه خواهد شد،اندیشه مثبت ترین وحقیقی ترین نوع فکرمی باشد وانسان نیاز برآن دارد که عظمت خداوند را در وجود خود کنکاش کند وارتباط خود را با خالق برقرار نماید.

زمان دارای عواملی می باشد که نیاز بشر است، بشر باید به آن توانمندی دست پیدا کند که بتواند زمان را شناخته ونیازهای مربوط به زمان را کشف و آنها را به بُعد ظاهری درآورد،تا آنکه قادر باشد در بُعد زمان ومکان حرکت نماید،انسان نیازمند تامین جسمی وروحي می باشد، آنان که تفکر بر نیازهای جسمی بشرمی نمایند دانشمندان هستند که با وقف زندگی خود در جهت حل وفصل نمودن نیازهای جسمی کوشا بوده ومرتباً نیازهای بشر را در زمان، شناسایی نموده وسپس ابزار مورد نیاز را تولید می نمایند،این افراد کمک می کنند تا آمار جمعیت بشری

مرتبا افزایش یابد و اما کسانی هستند که نیازهای روحی و بشری را شناسایی می کنند، بشر نیاز بر آن دارد که بتواند ارتباط خود را با خداوند برقرار نمایند.

انسان باید با تلاش مداوم سعی نماید خود را به خدا نزدیک کند رسولان خدا در زمان های مختلف بشر را راهنمایی کردند، به جهت تشخیص نیکی ها از زشتی ها، تا آنکه بشر بتواند رشد نموده و خود را به خدا رساند.

تشریح موقعیت و وضعیت انسان:

اول جسم انسان، جسم انسان دارای برترین موقعیت فیزیکی می باشد، خداوند متعال برترین نوع فیزیک جسمی را به انسان بخشیده است و انسان موظف است بهترین بهره وری را از جسم و فیزیک خود داشته باشد، جسم انسان از خاک است. کل مخلوقات عالم بایستی محرک باشند، چنانچه مخلوقی ساکن شود متحول خواهد شد، یعنی از حالتی به حالت دیگر در خواهد آمد. پس جسم انسان باید به حرکت در آید

تا آن که پنهان را شناسایی نموده و آن را به عیان درآورد، همان گونه که خاک درپنهان خود بسیاری خاصیت ها را دارا می باشد، جسم نیز درپنهان وجودی خویش بهره مند از بسیاری خواص می باشد که بایستی این خواص را شناسایی نموده و از آنها بهره وری صحیح و درست داشته باشد.

چگونه دانه ای در خاک کاشته می شود و سپس رشد و نمو دارد و آنگاه احتیاجات را برآورده می نماید؟ انسان در وجود خود باید صفات نیک را به کاشت برده و آنگاه پس از رشد و نمو از خاصیت های آنها استفاده صحیح نماید.

جسم انسان در ابتدای تولد آک است و خواص و صفت های آن پوشیده و پنهان، این تلاش و سعی هر شخص است که بایستی خواص نیک و پنهان خود را بیابد و از آن ها در جهت رضایتمندی خالق، بهره وری نماید.

دوم جوّ است ، تنظیم جوّ حرکتی جسم بر عهده مغز می باشد و مغز فرمانروای جسم است، مغز فرمان می

دهد، جسم را می سازد و کنترل می نماید، مغز چهار چوب جسم را کنترل می کند، چنانچه جوّ بر کره زمین حاکم نبود هیچگاه حرکتی در آن صورت نمی پذیرفت، تمام حرکات موجودات زنده ی کره ی زمین وابسته به جوّ حاکم بر آن می باشد، پس جوّ زمین باعث حیات بر روی آن شده و در صورت نابودی جوّ، حیات نیز نابود خواهد شد، جوّ زمین دو حرکت را شکل می دهد، اول این که خود زمین را حفظ و محرک می دارد، دوم آنکه زمین را از بیرون محافظت دارد (زمین در برابر اجرام آسمانی و پرتوهای مضر توسط جوّ حفاظت می شود) جوّ برخورد از آب و انواع گازها می باشد که در مجموع عوامل فرسایش و حیات را به وجود می آورد و کمک می نماید خواص پنهان خاک با بهره مندی از جوّ به آشکارا در آیند، پس مغز انسان نیز دو حرکت دارد، یکی کنترل و سازندگی جسم و دوم ارتباط برقرار نمودن جسم با ماوراء .

سوم نور است، نور مجموعه ای است از انواع رنگها، رنگ خاصیت است، نور مملو از خاصیت ها می باشد، نور از جو عبور می کند، جو به رنگهای مثبت و مفید اجازه ی ورود داده و رنگهای مضرو منفی را بازتاب می کند، جو را برانجام عمل بایستی یاری نموده و هرگز عاملی به وجود نیاورد که باعث عدم کارائی جو شود، پس با این حال دقت کنید که **خاک، جو و نور سه عامل حرکت هستند** و هر کدام از این دایره ی حرکت خارج شوند حیات نابود خواهد شد و مرگ فرا خواهد رسید، حال در موقعیت انسان جسم همان خاک شد که می تواند عامل حیات و زندگی باشد به شرط آنکه دو عامل بعدی در خدمت او باشند و او نیز در خدمت دو عامل دیگر، عامل دوم جسم، مغز بود که باید بر اساس عدالت حرکت را کنترل و فرماندهی کند، **و عامل سوم اندیشه است**، **اندیشه چون نور است که لازمه ی حیات جسم می باشد**، مغز برخوردار از فرامین کنترل جسم و همچنین قدرت تفکر و تخیل را داراست، حرکت مغز

در جهت حیات جسم تحت فرمان است یعنی مغز این حرکت را تحت فرمان ازلی به انجام می رساند و نیازی برای کنترل ندارد زیرا تحت امر خداوند در ازل فرمان حفظ جسم را پذیرا شده و بدرستی وظیفه ی خود را به انجام می رساند، و اما مسئله ی اصلی قدرت تفکر و خیال پردازی است که باید کنترل شود، **کنترل برنوع تفکرات و خیالات برعهده ی منطق می باشد**، منطق چون جوّی است که تمام افکار و خیالات بایستی از آن عبور نمایند و اینجا منطق باید بدرستی وظیفه ی خود را به انجام رساند و از ورود افکار منفی جلوگیری نموده و افکار مثبت را به درون وارد نماید.

افکار همان نور است و همان گونه که نور مجموعه ای از رنگها می باشد پس افکار نیز مجموعه ای از خاصیت ها است، بعضی مثبت و مورد لزوم و برخی دیگر مضر و ویرانگر هستند، وظیفه ی هر شخص آن است که با منطق عدالت، جوّ افکار را تجزیه نموده و افکار مثبت را به درون هدایت کند،

قرار گرفتن افکار مثبت در درون کم کم مجموعه ای مثبت و توانا را می رساند و حال بدانید که تنها این توانایی مورد لزوم می باشد، توانایی که تمام آن مثبت بوده باشد، انسان نادان است زیرا که منطق ندارد، منطق او منطق نافرمانی است، فکر دارد، قدرت تفکر دارد و اما بر قدرت تفکر او منطق حاکم نیست، افکار منفی را وارد می نماید و افکار مثبت را بازتاب می کند و هرگز اجازه نمی دهد تفکرات مثبت را درون افزایش یابد، تا اینکه تفکرات منفی را پس زده و تفکرات مثبت را جذب نماید.

افکار هم دارای بُعد منفی هستند و هم دارای بُعد مثبت، آنکه جویای بعد مثبت باشد به اندیشه مثبت خواهد رسید و آنکه جویای منفی ها باشد، کل تفکراتش منفی شده، همانگونه که جو زمین پرتوهای نور مفید را اجازه ی عبور می دهد و عامل حیات می شود و چنانچه پرتوهای مضر را اجازه ی عبور دهد و از پرتوهای مفید جلوگیری نماید حیات نابود خواهد شد.